

عصر معصومیت

[نمایشنامه]

بازخوانی رمان فرانکشتاین
نوشته‌ی مری شلی

محمد چرم‌شیر
فرهاد مهندس‌پور

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۷

کسان بازی

ویکتور

الیزابت

پدر روحانی

گورکن

عیسی

[صدای چرخیدن ویکتور. صدای ساعت شماطه‌دار. نور می‌آید.]

الیزابت ویکتور! ویکتور! ... تو هنوز داری می‌چرخه؟ ... یه چیزی بگو که بدونم کجایی؟

[تاریکی. نور می‌آید. پدر روحانی بالای سر جسد ایستاده است. گورکن به آرامی جسد را عریان می‌کند و کنارش می‌خوابد.]

پدر و یهودا گفت چرا او را زنده می‌کنی؟ مگر مرگ را ساعتی و زندگی را ساعتی نیست؟ و عیسی فرمود آمین. آمین! هر که بر پدر من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده می‌گردد. و اگر زنده باشد، تا ابد خواهد مُرد. اگر ایمان آوری، جلال او را خواهی یافت. و یهودا گفت جلال او را ایمان آوردم که ساعت روز بازپسین را ساعت مردگان فرمود. و عیسی باز